

عرفان و صلح

دکتر محمد فنائی اشکوری

دانشیار مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم

چکیده

هر دینی علاوه بر تعلیمات ظاهری، ابعادی باطنی دارد که به آن «عرفان» می‌گویند. عرفان یا تصوف جریانی است که به بعد باطنی اسلام توجه دارد. از اصول مسلم تعالیم اسلامی توجه جدی به اهمیت صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز در بین انسان‌هاست و یکی از اهداف بنیادین اسلام تحقق بخشیدن به این ارزش الهی و انسانی است. این آموزه در عرفان به صورتی جدی‌تر و عمیق‌تر مورد توجه واقع شده است. عرفان اسلامی برای استقرار صلح تنها به اقدامات سطحی و روبنایی اکتفا نمی‌کند، بلکه حاوی عناصری است که توجه به آنها ریشه‌های خشونت و جنگ غیرعادلانه را می‌خشکاند و زمینه‌های روانی و اجتماعی لازم برای استقرار صلح و محبت و برادری را تحقق می‌بخشد. برخی از این عناصر عبارتند از: رحمت و اسعه الهی، عدالت، عشق و محبت، عبودیت و تهذیب نفس. تنها با درونی‌سازی و نهادینه کردن این ارزش‌هاست که می‌توان به استقرار صلح حقیقی و پایدار دست یافت.

کلیدواژه‌ها: عرفان، تصوف، صلح، جنگ، رحمت، عدالت، عشق، تهذیب نفس،

عبودیت.

مقدمه

انسان به طور طبیعی و ذاتی طالب آرامش و سکینه است و آشفتگی و تشتت خاطر را مخل خوشی و رضایتش می‌داند. او برای بهره‌مندی بیشتر از مواهب حیات و رسیدن به کمال، هم به آرامش بیرون نیازمند است و هم به سکینه درون. دین الهی که چراغ هدایت و صراط مستقیم نیل به فلاح و رستگاری است برای تأمین آرامش مطلوب، در هر دو بعد درونی و بیرونی اهمیت زیادی قائل است. این مسئله به‌ویژه در بعد عرفانی اسلام برجستگی خاصی دارد. عرفان در اساس نوعی معرفت به هستی است که شیوه‌ای از زندگی و رفتار را ایجاب می‌کند. توجه اصلی عرفان به آرامش درون است، چراکه صلح بیرونی برای درون ناآرام و مضطرب سودی ندارد. اما اگر درون بسامان باشد زمینه برای صلح بیرونی نیز فراهم می‌گردد. از این‌رو، تأمل در حقیقت عرفان اسلامی و سهمی که عرفان در استقرار صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز در جوامع بشری دارد، از اهمیت شایانی برخوردار است.

عرفان اسلامی

عرفان معرفت بی‌واسطه و شهودی خداوند و اسماء و افعال اوست و سلوک عرفانی کوشش برای رسیدن به چنین معرفتی از راه مراقبه و تهذیب نفس است. عارف مسلمان می‌کوشد با بهره‌گیری از هدایت وحی و سیر و سلوک معنوی در چارچوب دین به قرب و وصال الهی و معرفت شهودی حق تعالی برسد.

عرفان اصیل اسلامی چیزی غیر از اسلام و بیرون از آن نیست، بلکه بعد باطنی تعالیم اسلامی است. شریعت بعد ظاهری و بیرونی تعالیم اسلامی است و عرفان بعد درونی و باطنی آن، و بین اینها سازگاری و هماهنگی برقرار است. بعد ظاهری و بیرونی تعالیم دین که ظاهر کتاب و سنت متکفل آن است، با مراجعه به کتاب و سنت و تأمل عقلانی در آن قابل درک است و در مقام عمل با جوارح قابل انجام است؛ و یا اگر درونی و جوانحی باشد، مانند نیت، نیازی به ریاضت و سلوک ندارد.

اما سطح باطنی از معرفت تنها با عقل و نظر به ظاهر کتاب و سنت قابل وصول نیست، بلکه به مراقبه و تأمل درونی و تجربه باطنی نیاز است و در مقام عمل و تحقق تربیت و انضباط معنوی در چارچوب یک برنامه دقیق سلوکی و عبادت و ذکر مدام خدا ضروری است.

برای اشاره به بعد معنوی اسلام، معمولاً از واژه «تصوف» (Sufism) استفاده می‌شود و به فردی که در این مسیر قرار می‌گیرد «صوفی» گفته می‌شود. در اینکه معنا و ریشه لغوی تصوف چیست، حدس‌های مختلفی هست. اغلب محققان آن را مشتق از «صوف» به معنای پشم دانسته‌اند و صوفی را پشمینه‌پوش معنا کرده‌اند؛ زیرا زاهدان نخستین برای ریاضت‌کشی جامه‌های پشمین بر تن می‌کردند. بعضی آن را مشتق از «صفا» به معنای خلوص و پاکی دانسته‌اند؛ زیرا صوفی کسی است که به تصفیه دل و پاک و مصفانمودن آن اهتمام دارد. کسانی صوفی را برگرفته از «اصحاب صفة» برشمرده‌اند. اصحاب صفة گروهی از یاران پیامبر ﷺ بودند که در دوران سختی و فشار و فقر مسلمانان در مکانی به مدت سه سال در عبادت و زندگی سخت به سر می‌بردند. طبق این حدس، چون صوفیان این افراد را سرمشق سلوک معنوی خود قرار داده‌اند نام صوفی را بر خود نهاده‌اند. (ر.ک. هجویری، ۱۳۷۱، ص ۳۴)

در باب منشأ تصوف نیز اختلافاتی طرح گردیده است. برخی تصوف را پدیده‌ای غیر اسلامی که از فرهنگ‌های دیگر وارد جهان اسلام گردیده دانسته‌اند. اما اغلب محققان بر آنند که تصوف نشأت گرفته از تعالیم اسلامی، یعنی قرآن و سنت می‌باشد. شکی نیست که بخش عمده تعالیم قرآن و سنت ناظر به بعد معنوی و باطنی دین است، و این کافی است که منشأ گرایش‌های معنوی در بین مسلمانان گردد و چنین نیز بوده است. بعد معنوی شخصیت و زندگی پیشوایان اسلامی، به‌ویژه رسول خدا ﷺ، علی ﷺ و اصحاب آنها نیز بر کسی پوشیده نیست. در صدر اسلام بسیار بودند کسانی که از این سیره تبعیت می‌کردند. آنها اهل زهد و تقوا بودند، هرچند به

عنوان صوفی یا عارف شناخته نمی‌شدند و در آن زمان مکتبی به عنوان تصوف یا عرفان شکل نگرفته بود.

تصوف به عنوان یک مکتب فکری و گروه اجتماعی از حدود اواخر قرن دوم به تدریج شکل گرفت و رفته‌رفته صوفیانی با سلیق مختلف و به تبع آنها گروه‌های مختلف صوفی ظهور پیدا کردند.

هرچند اساس تصوف ریشه در تعالیم باطنی اسلام دارد، اما بی‌شک، بر اثر مواجهه و آمیزش مسلمانان با دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها، همچون فلسفه یونانی، مکتب نوافلاطونی، مسیحیت، هندوئیسم، بودیسم و آیین‌های ایرانی، عناصری از این فرهنگ‌ها وارد تصوف گردید. هم جهان‌شناسی صوفیانه متأثر از این فرهنگ‌ها گردید و هم در آیین‌ها و سلوک عملی آنان تأثیر این فرهنگ‌ها را می‌توان یافت. آدابی همچون رقص، سماع، ریاضت‌های شاق، مجرد و اطاعت مطلق از پیر و مرشد، و در مواردی شریعت‌گریزی و بی‌اعتنایی به تکالیف شرعی، قطعاً ریشه‌های غیر اسلامی دارد و از دیگر فرهنگ‌ها وارد برخی از فرقه‌های تصوف گردیده است.

این امر یکی از دلایل مخالفت برخی از متشرعان با تصوف گردید؛ مخالفتی که تا به امروز ادامه دارد. اما چیزی را که نمی‌توان انکار کرد این است که حقیقت عرفان و تصوف، با صرف نظر از عناصر خارجی و بیگانه و برخی کج‌فهمی‌ها و بدعت‌هایی که بعدها افزوده شد، باطن و روح تعالیم اسلامی است و بعدی جدایی‌ناپذیر از این تعالیم است.

بر این اساس، واژه تصوف در بین بعضی از مسلمانان بار معنایی منفی پیدا کرده است؛ از این رو، برخی، به‌ویژه شیعیان، از واژه «عرفان» برای بیان بعد معنوی اسلام استفاده می‌کنند. «عرفان» از ماده «عرف» به معنای شناخت است. معنای این واژه بسیار نزدیک به gnosticism است. از این حیث، این واژه به معنای عرفان اسلامی نزدیک‌تر است از واژه‌هایی همچون mysticism (رازوری) یا spirituality (معنویت) که در فرهنگ غرب برای اشاره به بعد معنوی و باطنی به کار می‌روند.

واقعیت غیر قابل انکار دیگر این است که در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی و گسترش اسلام در مناطق مختلف جهان به هیچ وجه نمی‌توان از تأثیر فرقه‌های مختلف صوفی و آموزه‌های تصوف چشم‌پوشی کرد. ما البته حق و حتی تکلیف داریم که به نقد و تصحیح تصوف بپردازیم، اما به هیچ وجه نمی‌توانیم و نباید آن را نادیده بگیریم یا در اهمیت آن تردید کنیم. امروزه جمع کثیری از مسلمانان در مناطق و مذاهب مختلف اسلامی وابسته و پیوسته به طریقت‌های مختلف صوفیانه هستند و نقش تصوف و گروه‌های صوفی در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و معنوی امت اسلامی نقشی تأثیرگذار است.

از سوی دیگر، امروزه امت اسلامی از مشکلات و بحران‌های داخلی و خارجی رنج می‌برد که توجه جدی به برخی آموزه‌های عرفانی می‌تواند تأثیر تعیین‌کننده‌ای در حل این معضلات یا تقلیل آنها داشته باشد.

یکی از این واقعیت‌های تلخ اختلافات، مناقشات و منازعاتی است که بین اجزایی از امت اسلامی وجود دارد که متأسفانه موجب خسارات جبران‌ناپذیری است. از دیدگاه ما، رویکرد عرفانی و بازگشت به تعالیم معنوی و باطنی اسلامی می‌تواند کمک شایانی به حل این معضلات کند.

از طرف دیگر، کوشش دیرپا و مستمری از سوی دشمنان اسلام همواره وجود داشته که اسلام را به عنوان دین خشونت، جنگ و ترور معرفی کنند و به بهانه مقابله با آن، به تهاجم به ممالک اسلامی و ستیز با امت اسلامی بپردازند. امروزه مهم‌ترین مأموریت رسانه‌های استکباری و صهیونیستی تخریب چهره اسلام و ایجاد نفرت نسبت به امت اسلامی با انگ و اتهام تروریسم و جنگ‌طلبی است.

از این‌رو، وظیفه هر انسان حقیقت‌خواه و عدالت‌طلب این است که برای ارائه چهره راستین اسلام و زدودن این اتهام ناروا، با این سمپاشی‌های شیطانی و این ستم تاریخی مقابله کند. در اینجا است که توجه به تعالیم معنوی و باطنی اسلام به‌ویژه طرح مسئله عرفان و صلح می‌تواند در این زمینه روشنگر باشد. ما در اینجا آن دسته

از عناصری را که در عرفان اسلامی با صلح ارتباط نزدیک دارد و مبنای صلح‌گرایی عرفانی است به اختصار بحث خواهیم نمود. اما پیش از هر چیز باید ببینیم مراد ما از صلح چیست.

کدام صلح؟

بی‌شک، یکی از ارزش‌های والای انسانی و اسلامی و یکی از آرمان‌های مقدس بشری استقرار صلح است. در سایه صلح و آرامش است که بسیاری از ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی و اسلامی جامه تحقق می‌پوشد و جنگ حاصلی جز مرگ، مصیبت، رنج، ویرانی، فقر و نابودی ندارد. از این‌رو، اسلام همه آنچه را که برای استقرار صلح لازم است تعلیم داده است. خود واژه اسلام با سلام، به معنای صلح و آرامش، مرتبط است. سلام یکی از نام‌های خداوند است و بدین‌سان، صلح یک ارزش مقدس است و صلح‌طلبی همان خداخواهی است. سلام کردن یک مسلمان به مسلمان دیگر در واقع، تقدیم صلح و آرامش و امنیت به دیگری است. آری، بسیاری از ارزش‌های انسانی و در رأس آنها عدالت، تنها در سایه صلح امکان‌پذیر است. اما کدام صلح؟ مراد از صلح در اینجا صلح همراه با عدالت است نه هر نوع صلحی. صلح غیر عادلانه و ذلت‌آمیز مطلوب نیست و ارزشی محسوب نمی‌شود. اگر متجاوز و اشغالگری سرزمینی را مورد تجاوز و اشغال قرار دهد و آنگاه از طرف مظلوم بخواهد که دست از مقاومت کشیده، پیمان صلح امضا کند، چنین صلح ظالمانه و ذلت‌باری به هیچ وجه پذیرفته نیست. این در واقع، صلح نیست، بلکه قبول و امضای تجاوز و تشویق متجاوز و پاداش دادن به اوست. پس صلح یکی از ارزش‌هاست، نه تنها ارزش یا مهم‌ترین ارزش. همچنین جنگ امر نامطلوبی است، اما نه به‌طور مطلق و در هر شرایطی. آنجا که ممکن باشد، باید از جنگ اجتناب کرد، اما نه به هر قیمتی. دفاع از حق، دین و مملکت و ایستادگی در مقابل ظالم و تجاوز یک وظیفه است. پس نه صلح به‌طور مطلق خوب است و نه جنگ به‌طور مطلق بد. اما در عین حال، تقدم با صلح است و

هر چه در توان داریم باید برای تحقق آن و پیشگیری از جنگ بکوشیم. اما هنگامی که جنگ اجتناب‌ناپذیر شود، ابایی از آن نیست و مقاومت تکلیف و فضیلت است. بنابراین، بحث در اصالت و تقدم صلح است، نه نفی مطلق جنگ. البته آرزوی هر انسان خیرخواهی این است که هیچ‌گاه جنگی رخ ندهد و همیشه صلح حاکم باشد، اما متأسفانه واقعیت عینی جهان همیشه با این وضع آرمانی فاصله داشته است. از این رو، اسلام با اینکه دین صلح است، اما برخلاف برخی گروه‌های صلح‌گرای معاصر، دفاع مشروع را حق مسلم هر انسانی می‌داند؛ چراکه عدم مقاومت در برابر متجاوز در واقع، میدان دادن به تجاوز و جنگ است نه حرکتی ضد جنگ.

نمونه برجسته این تلقی از جنگ و صلح، عارف بزرگ معاصر حضرت امام خمینی ره است. امام خمینی رهبر یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های موفق در طول تاریخ اسلام است. او با دست خالی در مقابل رژیم تا دندان مسلح شاه ایران قیام کرد و با رهبری دایمانه‌اش این انقلاب را به ثمر رساند. نکته جالب توجه اینجاست که امام به رغم اینکه در مقابل یک نظام خونریز قرار داشت که هزاران نفر از فرزندان ایران‌زمین را به شهادت رسانده بود، هیچ‌گاه دست به خشونت نزد و فرمان جنگ مسلحانه را صادر نکرد و بدون توسل به خشونت، انقلاب را به پیروزی رساند. اما هنگامی که صدام حسین با حمایت ابرقدرت‌های شرق و غرب سرزمین اسلامی ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داد، امام لحظه‌ای در دفاع از مملکت تردید به خود راه نداد و زیر بار هیچ نوع مذاکره و صلح تحمیلی نرفت و با مقاومت و ایثار دلیرانه ملت سرزمین ایران را از لوٹ وجود دشمن متجاوز پاک کرد.

عدالت

یکی از عناصر اصلی در تعالیم اسلامی به طور عام و در عرفان اسلامی به طور خاص عدالت است. عرفان برقراری ارتباط درست با خداست و ارتباط با خدا بدون تصحیح ارتباط با خلق خدا ممکن نیست.

مهم‌ترین اصل در ارتباط شخص با خلق عدالت است. این اصل به قدری اهمیت دارد که از نظر قرآن یکی از اهداف رسالت انبیا ایجاد قسط و عدالت برای بشریت است. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» (حدید: ۲۵) قرآن مردم را نیز به قسط دعوت می‌کند، حتی آنجا که اجرای آن به ضرر خود شخص باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ.» (نساء: ۱۳۵) احکام شریعت در بخش معاملات عمدتاً برای تضمین عدالت و پیش‌گیری از ظلم است. قرآن کریم عدالت را لازمه ضروری پارسایی و معنویت‌گرایی می‌داند، آنجا که می‌فرماید: «إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ.» (مائده: ۸)

از سوی دیگر، اساساً زشتی جنگ از این جهت است که معمولاً همراه با ظلم است و با جنگ عدالت قربانی می‌شود. بنابراین، کوشش برای استقرار عدالت و گسترش فرهنگ عدالت‌خواهی، کوششی در جهت صلح و ضد جنگ است. از این‌رو، صلح‌طلبی و جنگ‌ستیزی تنها در سایه عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی معنا دارد.^۱

از نظر اسلام، اگر جنگی هم اجتناب‌ناپذیر باشد، جنگی است که سرلوحه آن عدالت است و در آن ظلم مجاز نیست. حتی ستمگری دیگران نیز نباید مؤمن را به مقابله به مثل و ستمگری وادارد. عدالت، ارزش مطلق است و در هیچ شرایطی نمی‌توان از آن خارج شد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.» (مائده: ۸)

۱. از اینجا پرده نفاق از چهره کسانی که از صلح و مقابله با تروریسم استفاده ابزاری می‌کنند برداشته می‌شود. امروزه شعار صلح و مبارزه با تروریسم بیشتر از کسانی شنیده می‌شود که خود سردمدار جنگ و تجاوز هستند. آنها تجاوز و تعدی و قتل و ویرانی را برای رسیدن به منافع شیطانی خود مجاز می‌دانند، اما مقاومت دیگران در مقابل تجاوز و تعدی و اشغالگری را با نام جنگ‌طلبی و تروریسم محکوم می‌کنند. صلح‌طلبی اینان در حقیقت همان جنگ‌طلبی و تاکتیکی است برای موفقیت در جنگ.

علی علیه السلام که امام عارفان است، مظهر عدالت الهی است. او در اجرای عدالت چنان سخت گیر است که کمترین ستم را در قبال دریافت بیشترین امتیاز روا نمی دارد. او می گوید: به خدا قسم، اگر تمام عالم را به من دهند و در مقابل از من بخواهند که پوست جوی را بناحق از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد.^۱ از شدت عدالت او بود که حتی برخی نزدیکان و دوستانش از او فاصله گرفتند و سرانجام او شهید عدالت است.^۲

یکی از اهداف اصلی دین پایان دادن به بی عدالتی ها، تبعیض ها و خصومت ها است. اسلام به صرف صلح و جنگیدن قانع نیست، بلکه فراتر از آن در پی تحقق الفت و محبت و برادری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اقوام متخاصم که دائم در حال جنگ و خونریزی بودند جامعه ای ساخت که متخاصمان دیروز به برادران امروز تبدیل شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها صلح را برای آنان به ارمغان آورد، بلکه به جای نفرت، دل هایشان را با یکدیگر مهربان نمود و بین آنها برادری برقرار کرد. «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم إذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون.» (آل عمران: ۱۰۳)

اسلام می کوشد با پیروان ادیان دیگر در صلح باشد و آنان را به وحدت بر اساس مشترکات دعوت می کند. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا.» (آل عمران: ۶۴)

۱. والله لو اعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلت. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴)
 ۲. قتل في المحراب لشدة عدله.

رحمت

یکی دیگر از عناصر عرفانی که در موضوع صلح اهمیت شایانی دارد، توجه به رحمت واسعه الهی است. «رحمن» و «رحیم» از بزرگ‌ترین اسماء حق می‌باشند. تنها «الله» که به اعتباری اسم ذات است، بر این اسماء تقدم دارد. از این رو، آغاز کلام خداوند در سوره‌های قرآن کریم با این اسماء است. به همین دلیل، عبد موحد هر کاری را با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع می‌کند؛ زیرا در هر کاری به مدد و عنایت خداوند رحمن و رحیم نیاز است. در آیات قرآنی و ادعیه، بر صفت رحمت خداوند بیش از سایر صفات تأکید شده است. اسم «رحمن» نظیر اسم «الله» است که بهتر است خدا را با این اسماء خواند: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (إسراء: ۱۱۰)؛ بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید. هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکوتر است.

رحمت خداوند واسع و فراگیر است. خداوند خود می‌گوید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (أعراف: ۱۵۶)؛ و رحمت همه چیز را فرا گرفته است؛ و از زبان ما بندگان می‌فرماید: «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةٌ وَعِلْمًا» (غافر: ۷)؛ پروردگارا، رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد. همان‌گونه که علم حق شامل همه چیز است، رحمتش نیز همه چیز را دربر گرفته است. چنان‌که چیزی از شمول علم او و از حیطه رحمتش خارج نیست. خداوند به پیامبر امر می‌کند که به مردم بگو: پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است. (أنعام: ۱۴۷) و با تأکید می‌فرماید: در حقیقت خداوند نسبت به مردم سخت رئوف و مهربان است. (حج: ۶۵) درباره وسعت رحمت حق، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در قیامت رحمت الهی چنان جلوه می‌نماید که حتی شیطان به رحمت او طمع می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ب ۱۴)

رحمت، لازمه ذات خداوندی است. به تعبیر قرآن، خداوند رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است: «كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ» (أنعام: ۱۲) او نه فقط رحیم،

بلکه «ارحم الراحمین» (از همه مهربان‌ها مهربان‌تر) است. (یوسف: ۶۴) همچنان‌که در سایر کمالات هیچ موجودی با او قابل قیاس نیست، در رحمت نیز کسی با او هم‌تراز نیست. آفرینش عالم و آدم، روزی‌دادن به بندگان، ارسال رسل، انزال کتب، و خلق جهان دیگر، همه مقتضای رحمت و جود خداوند است.

رحمت رحمانیه، همان فیوضات تکوینی حق است که شامل همه موجودات و انسان‌ها اعم از کافر و مؤمن می‌شود. به این اعتبار، همه خلائق عبد خداوند هستند و خداوند نسبت به عبادش رحمت دارد. پس او رحمان و غیر او مرحوم است. رحمت رحیمیه، فیض هدایت و رستگاری و مغفرت است که مخصوص مؤمنان است، چنان‌که در دعای روز بیست و نهم ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «یا رحیماً بعباده المؤمنین».

تعابیری همچون: «وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۲۵۱) ناظر به رحمت عامه است، و عباراتی نظیر «وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۵۲) ناظر به رحمت خاصه است. رحمت رحمانیه مشروط به شرطی نیست؛ هر مخلوقی مشمول این رحمت است. بدین روی، این رحمت را رحمت امتنانیه نیز می‌گویند. اما رحمت رحیمیه وابسته به اراده و تلاش بنده و مشروط به ایمان و عمل صالح است. احسان و ایمان انسان را مشمول رحمت ویژه حق می‌نماید: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف: ۵۶)؛ رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. قرآن کریم همچنین می‌فرماید: «و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به راهی راست هدایت کند.» (نساء: ۱۷۵)

خلقت چیزی جز بسط رحمت نیست و عالم ظهور رحمت حق است. از نظر عرفا، صادر نخستین نفس رحمانی است. نفس رحمانی ظهور وجود است که به رغم واحدبودن، دارای انواع و مراتب بسیار است. حقیقت واحد بسیطی است که در همه

مراتب سریان دارد و همه عالم را دربر می‌گیرد. گاهی به آن وجود منبسط یا وجود عام می‌گویند. (ابن فناری، ۱۳۶۳، ص ۶۹)

وجود عام همان ظهور حق تعالی است و ظهور همان رحمت ساری است و غیر از رحمت چیزی در عالم نیست. پس هستی عبارت است از رحیم و رحمتش؛ و این همه چیز است. این رحمت مطلقه با تجلی واحد همچون نفس واحد بی‌تعیین که با برخورد با مجاری صوت به صورت حروف و کلمات بسیار ظاهر می‌شود، برحسب قوابل کثیر که اعیان ثابت‌اند کثرت می‌یابد. بدین‌سان، وجود هر موجودی اثر رحمت رحمانی حق است و عالم نمایشگاه رحمت و فیض حق تعالی است.

چون رحمت خداوند فراگیر است، پس جایی برای شر مطلق در این عالم نیست. موجودی نیست که بالذات شر باشد. از اینجاست که می‌گوییم وجود خیر محض است. شر امری عدمی، تبعی و عرضی است و هیچ وجودی از آن حیث که وجود است شر نیست و شریت امور منتسب و مستند به خدا نیست.

وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ اثر رحمت و عنایت خداوند است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷)؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. قرآن نیز رحمت حق است: «وَتُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲)؛ و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

پیغمبر ﷺ عالی‌ترین مظهر رحمت است. رحمت و ملایمت او بود که دل‌ها را می‌ربود و اگر جز این بود مردم گرد او جمع نمی‌شدند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَكَوْنُ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹) او برای هدایت و نجات مردم خود را در رنج قرار می‌داد: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف: ۶)

اینکه هر مسلمان با ذکر «بسم الله» در روز بارها و بارها اسم رحمان و رحیم خدا را بیان می‌کند، پیامش این است که عبد با توجه مدام به رحمت حق، خود نیز اهل رحمت باشد. اگر ذکر رحمت حق تعالی با معرفت همراه باشد، قطعاً بنده را مظهر رحمان و رحیم خواهد ساخت. جود و رحمت و مغفرت در وجود بنده، وی را مستحق دریافت جود و رحمت و مغفرت حق تعالی می‌کند. توجه به صفت رحمت حق نتایج تربیتی و اخلاقی عظیمی دارد. اگر از خدا توقع رحمت داریم، خود نیز باید اهل رحمت باشیم. عبد راستین هم عبدالرحمن است و هم عبدالرحیم؛ هم دارای رحمت خاصه بر مؤمنان و هم رحمت عامه بر همه مخلوقات؛ چراکه مردم یا همکیش اویند و یا دست کم همنوع او هستند؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «فانهم اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

خشم و غضب فرعی، ثانوی و تبعی‌اند. خشم و کیفر برای مقابله با ستم و بی‌عدالتی و دفع تجاوز گاهی لازم و ضروری است، اما اصل و مبنا نیست. اگر مبنای مشی فرد و جامعه‌ای خشم، غضب، انتقام، کیفر، قهر، جنگ و دشمنی باشد، مشی و رفتار آن فرد و جامعه، الهی و اسلامی نیست. اسلام دین رحمت است. خدای اسلام رحمان و رحیم، و پیامبرش رحمة للعالمین است و مسلمان مظهر رحمت حق نسبت به هر چیزی است: انسان‌ها، حیوانات و طبیعت. پس هر کس به خدا نزدیک‌تر باشد رحیم‌تر است و نسبت به دیگران خوشبین‌تر. (ر.ک. فنائی اشکوری، ۱۳۸۶، ص ۹۴-۱۰۶)

عشق و محبت

اصلی‌ترین رکن عرفان معرفت خداوند است. به همین اعتبار است که به آن «عرفان» می‌گویند. معرفت به خداوند یعنی: شناخت موجودی که کمال مطلق است، همه کمالات را دارد و از همه نقایص و زشتی‌ها منزّه است. چنین موجودی جمیل مطلق است. مواجهه حضوری و شهودی با موجودی که جمیل مطلق است به طور طبیعی زاینده محبت و عشق به اوست. متعلق عشق جمال و حسن است، چه حسن

مادی و چه حسن معنوی. چون خداوند منشأ و سرچشمه هر حسنی است و حسن و جمال او نامتناهی است، متعلق عشق راستین و معشوق حقیقی فقط اوست. هر جمالی در هر جا که باشد جلوه‌ای از جمال اوست. فلسفه حیات هم همین عشق و رؤیت آن جمال است.

عشق به خداوند مستلزم و بلکه متضمن عشق به همه است؛ چراکه هر چیزی جلوه‌ای از اوست. اوست که به صور مختلف تجلی کرده و در مظاهر مختلف ظهور نموده است. هر زیبایی که در جهان هست، جلوه‌ای محدود از زیبایی نامحدود اوست. پس عارف به همه چیز عشق می‌ورزد؛ چون در هر چیزی اثری از خدای سبحان می‌بیند. بدین‌سان، عشق به حق به خلق نیز سریان می‌یابد. البته عشق عارف به خلق استقلالی نیست. عارف به غیر حق از آن جهت که غیر است توجهی ندارد تا عشق بورزد. او اساساً توجه استقلالی به غیر حق و عشق استقلالی به غیر حق را شرک می‌داند. اما از آن جهت که خلق متعلق به خدا، فعل او، و کلام اوست مورد توجه و عشق عارف واقع می‌شود. چون وجود جهان ظل وجود حق تعالی است، عشق به آن نیز ظل عشق به خداست. پس عارف چون به خدا عشق می‌ورزد و عالم نیز متعلق به خداست به عالم نیز عشق می‌ورزد. از این‌رو، سعدی می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
عبد در آینه مخلوقات خدا را می‌بیند. زیبایی مخلوقات پرتوی از جمال الهی است، چنان‌که مولانا می‌گوید:

خلق را چون آب دان صاف و زلال اندر آن تابان صفات ذوالجلال
مطابق روایات، خلق عیال خداوند هستند: «الخلق عیال الله». از این‌رو، کسی که محب خداست، به خلق خدا نیز توجه دارد و در قبال خلق بی‌توجه نیست، چه رسد به اینکه به خلق خدا تعرض و ستم کند و چه رسد به اینکه با او بجنگد و او را بکشد.

اساساً دین چیزی غیر از محبت نیست، چنان که در برخی از روایات آمده است: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۶، ص ۲۳۷)؛ آیا دین غیر از محبت است؟ عشق نیز مانند رحمت اولاً و بالذات صفت حق تعالی است و ثانیاً و بالعرض از آن عبد. عشق عبد به خدا و تجلیات او تجلی عشق الهی است. خدا خود را دوست دارد^۱ و به تبع آن، تجلیات و آثارش را که همان ماسوا باشند، دوست دارد. این حب عام الهی بر عبد مؤمن و عارف او تجلی می کند و او را عاشق کل می سازد. با وجود چنین عشق خالصانه و عامی، جایی برای نفرت و خصومت و جنگ نیست. صلح و همزیستی مسالمت آمیز حداقل نتیجه عشق عرفانی است.

عبودیت

برترین مقام برای عبد، عبودیت است و مقامی بالاتر از عبودیت نیست. غایت خلقت نیز عبودیت است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) از این رو، برجسته ترین صفت اشرف کائنات حضرت محمد ﷺ این است که عبد خداست: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». عرفان نیز راه عبودیت است و فرق عارف و غیر عارف این است که عارف در نردبان عبودیت در پله بالاتری است. عارف در عبودیت به جایی می رسد که اراده او در اراده خداوند محو می شود و از خود اراده ای ندارد و پسندد آنچه را جانان پسندد. یکی از تفسیرهای «وحدت» و «فنا» در عرفان، این است که اراده عبد با اراده خدا وحدت می یابد و در آن فانی می شود.

سلوک عرفانی زندگی بر وفق اراده الهی است. عارف در مواجهه با خلق خدا، می کوشد مطابق اراده الهی عمل کند. از این رو، نظر عارف در باب جنگ و صلح تابع اراده الهی است که از طریق وحی به پیامبرش ابلاغ فرموده است. اراده الهی درباره

۱. ابن سینا می نویسد: «أجل مبتهج بشيء هو الأول بذاته... والأول عاشق لذاته معشوق لذاته» (ابن سینا، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۹۵)؛ بزرگ ترین شادمانی به چیزی شادمانی خداوند به ذات خود است... او عاشق ذات خود و معشوق ذات خویش است.

رفتار با خلق امر به عدل و احسان و رحمت و شفقت و نهی از زشتی و طغیان است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (نحل: ۹۰)

خدا مالک و صاحب اختیار خلق است. تصرف در ملک خدا تابع اذن او و بر طبق مقرراتی است که خداوند تعیین می‌کند. خواست خدا مواجهه با محبت و رحمت و عدالت و احسان است، نه ستم و خشونت. بنابراین، اصل محبت و احسان و صلح است، مگر در جایی که خدا امر به جهاد یا مجازات کند. ما حتی با حیوانات نیز باید به عطف رفتار کنیم و حق آزار و اذیت آنها را نداریم و بدون اذن او نمی‌توان حیوانی را ذبح کرد.

تهذیب نفس

منشأ خشونت و جنگ ناعادلانه چیست؟ خودخواهی، زیاده‌خواهی، خوی تجاوزگری، شهوت قدرت و ثروت و شهرت و دنیاطلبی و بی‌تقوایی منشأ هر نوع خشونت و جنگ ناعادلانه است. اساساً فلسفه وجودی عرفان برای مقابله و مبارزه با این خصلت‌هاست. مبارزه عرفان با این خصلت‌ها ریشه‌ای و اساسی است. عرفان در پی آن است که ریشه این خصلت‌ها را برکند و از رویش این صفات پیشگیری کند. سلوک عرفانی تهذیب نفس و تطهیر قلب از رذایل است. عارف فقط به ترک این رذایل قانع نیست، بلکه می‌کوشد آنها را از ریشه بخشکاند. همه رذایل از حب دنیا ناشی می‌شود، چنان‌که در حدیث آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.» مهم‌ترین گام در سلوک عرفانی، مقابله با حب دنیا و جایگزین کردن آن با حب به خداست. جمع بین حب دنیا و حب خدا ممکن نیست. حب به خدا تنها در سایه قطع دیگر تعلقات حاصل می‌شود. سلوک عرفانی تمرین قطع تعلقات و انقطاع از غیر خداست. با انقطاع از غیر خدا و دل سپردن به خدا عارف به مقصد خود می‌رسد.

کسی که دل از اغیار نزدوده باشد و قلب را برای خدا خالص نکرده باشد و گرفتار خودخواهی و دنیاطلبی و زیاده‌خواهی باشد عارف نیست؛ چراکه عرفان با این خصلت‌ها غیر قابل جمع است.

از آثار سلوک عرفانی، تقویت ارزش‌های اخلاقی و درونی‌سازی فضایل و تضمین پایبندی به اصول اخلاقی در سطح عالی است. ابن سینا درباره اخلاق عارفان می‌گوید: «العارف شجاع و کَیْفَ لَا وَهُوَ بِمَعزِلٍ عَنِ تَقِیَةِ الْمَوْتِ، وَ جَوَادٍ وَ کَیْفَ لَا وَهُوَ بِمَعزِلٍ عَنِ مَحَبَةِ الْبَاطِلِ، وَ صَفَاحٍ لِلذُّنُوبِ وَ کَیْفَ لَا وَ نَفْسِهِ اکْبَرِ مِنْ ان تَخْرُجَهَا ذَلَّةَ بَشَرٍ، وَ نِسَاءٍ لِلْاِحْقَادِ وَ کَیْفَ لَا وَ ذِکْرِهِ مَشْغُولٍ بِالْحَقِّ» (ابن سینا، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۹۳)؛ عارف شجاع است؛ چراکه از مرگ هراسی ندارد. بخشنده است؛ چراکه تعلق خاطر به باطل ندارد. از خطای دیگران درمی‌گذرد؛ چراکه نفسش بزرگ‌تر از آن است که ذلت بشری بر او تأثیر گذارد و از مسیرش خارج سازد. کینه‌ها را فراموش می‌کند؛ چراکه او همیشه به یاد حق است.

هنگامی که آدمی بر اثر پیمودن مراحل سلوک عرفانی به این حد از تربیت و تهذیب می‌رسد، وجودش یکپارچه عشق و محبت و عطوفت و خیرخواهی و ایثار برای خلق می‌شود و در چنین وجودی، جایی برای خودخواهی و زیاده‌طلبی و تعدی و تجاوز و جنگ نیست. بنابراین، راه حل عرفانی برای مسئله صلح و جنگ راه حل زیربنایی و اساسی است، نه موقتی و مصلحتی.

کثرت‌گرایی و تسامح عرفانی

عرفان نگاه توحیدی به عالم است. از نظر عارف، آنچه هستی را تشکیل می‌دهد عبارت است از خداوند و تجلیاتش. خداوند کمال و جمال مطلق است و عالم نیز تجلی این کمال و جمال است. پس آنچه در عالم هست خیر و زیباست و شر و زشتی اصالت ندارد. از طرف دیگر، عارف به خدا و جلوه‌های او عشق می‌ورزد. پس عارف در عالم زیبایی می‌بیند و به آن عشق می‌ورزد. در این نگاه، جایی برای نفرت،

خصوصیت و خشونت نیست. از نظر عارف، همه انسان‌ها طالب خدا هستند و آگاهانه یا ناآگاهانه به خدا عشق می‌ورزند و می‌کوشند به سوی او حرکت کنند. بت‌پرست نیز در واقع عاشق بت نیست، بلکه عاشق خداست و خداخواهی و خداپرستی انگیزه ایمان به هر چیزی است؛ منتها بت‌پرست در تشخیص مصداق اشتباه می‌کند و به جای دیدن خداوند، به جلوه‌ای از جلوه‌های او توجه می‌کند. از این‌رو، عارف با همه همدلی دارد و به همه با دید مثبت می‌نگرد. عارف سیر کلی بشر را به سوی عبودیت خدا می‌بیند و به این دلیل، اهل تعصب و جمود نیست و از خطاها و لغزش‌های دیگران درمی‌گذرد. در کتیبه سردر خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی از قول وی آمده است: «هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد.»

باید دانست که این سخن به معنای لادری‌گری^۱ و نسبیت‌گرایی^۲ امروزی نیست و کثرت‌گرایی و تسامح عرفانی ربطی به پلورالیسم^۳ مدرن ندارد. پلورالیسم مدرن ریشه در انسان‌محوری^۴ شکاکیت و نسبیت‌گرایی دارد. نسبیت‌گرا و شکاک چون حقیقت را غیرقابل وصول می‌داند، به کثرت‌گرایی می‌رسد؛ اما عارف چون به حقیقت رسیده است و سیر کلی انسان‌ها را به سوی حقیقت می‌داند و با نگاه حبی و رحمانی به خلق می‌نگرد، وارد اختلافات و منازعات نمی‌شود. او بسیاری از منازعات بین فرقه‌ها و مکتب‌ها را ناشی از تنگ‌نظری می‌داند و همچون نزاع انگور و عنب می‌بیند

-
1. agnosticism
 2. relativism
 3. pluralism
 4. humanism

که در مثنوی مولوی آمده است.^۱ عارف راستین در عین پابندی کامل به شریعت، با دیگر انسان‌ها با عطف و سعه صدر برخورد می‌کند. از این جهت است که جهان‌بینی و روحیه عرفانی مقتضی صلح‌خواهی است و با خصومت و جنگ نسبتی ندارد. البته لازمه این امر سکوت در مقابل ستم و دفاع نکردن از حق مظلوم نیست؛ چراکه این خود ستم بر مظلوم است. آنچه بر این امر دلالت دارد این است که عارف انگیزه‌ای نفسانی برای جنگ ندارد، بلکه همه همتش در حفظ صلح است.

نتیجه

مدعای ما این است که جهان‌بینی عرفانی ملهم از تعالیم اسلامی جهان‌بینی صلح است. عناصر بسیاری در عرفان هست که مقتضی و مشوق صلح و دوستی و برادری است و جنگ و خشونت در قطب مخالف عرفان قرار دارد. عناصر کلیدی عرفان همچون عدالت، رحمت، عشق و محبت، تهذیب نفس و قطع تعلقات دنیوی، و سعه

آن یکی گفت این به انگوری خرم	۱. چار کس را داد مردی یک درم
من عنب خواهم نه انگور ای دغا	آن یکی دیگر عرب بد گفت لا
من نمی‌خواهم عنب خواهم اوزم	آن یکی ترکی بود گفت این بنم
ترک کن خواهیم اسرافیل را	آنکه رومی بود گفت این قیل را
که ز سرّ نام‌ها غافل بدند	در تنازع مشّت بر هم می‌زدند
پر بدند از جهل و از دانش تهی	مشّت بر هم می‌زدند از ابلهی
گر بدی آنجا بدادی صلحشان	صاحب سرّ عزیزی صد زبان
آرزوی جمله‌تان را می‌خرم	پس بگفتی او که من زین یک درم

صدر مناسب‌ترین زمینه را برای صلح و برادری فراهم می‌کنند. جنگ و خشونت، از ستمگری، خودخواهی، نفرت، ناپاکی، دل‌بستگی به دنیا، جهل، تعصب و تنگ‌نظری برمی‌خیزد و سلوک عرفانی اساساً برای مقابله و خشکاندن ریشه‌های این رذایل است.

تنها با درونی‌سازی و نهادینه کردن این ارزش‌هاست که می‌توان به استقرار صلح حقیقی و پایدار دست یافت. هر نوع کوششی برای مقابله با جنگ و استقرار صلح از راه‌هایی همچون مذاکرات دیپلماتیک و معاملات سیاسی بدون توجه به تربیت معنوی انسان بر اساس عناصر یادشده، هر چند قابل ستایش است، اما چونان بریدن سطحی علف هرزه‌هایی است که ریشه‌های آن همچنان در خاک وجود دارد و به محض مناسب شدن زمینه دوباره سر از خاک برخواهد آورد. از این‌رو، صلحی که صرفاً بر مبنای منافع سیاسی و اقتصادی و ناشی از محاسبه معادلات قدرت باشد، هر چند ممکن است به طور مقطعی و موقتی شعله‌های جنگ را خاموش کند، اما خاکستر سوزان آن هر لحظه ممکن است با تغییر شرایط و وزیدن نسیمی دوباره شعله‌ور شود.

در کنار آنچه گفتیم، باید توجه داشت که مراد ما از صلح، پذیرش ستم و تجاوز و تسلیم و سکوت در برابر متجاوز و اشغالگر نیست، بلکه عارف پیش و بیش از دیگران خود را موظف به مقابله و ستیز با ستم و تجاوز می‌داند. عارف همان‌گونه که از ظلم و تجاوز نفرت دارد، از قبول ظلم و تجاوز نیز بیزار است. عارف اهل تجاوز و تهاجم نیست، اما در مقابل تجاوز و تهاجم نیز تسلیم نمی‌شود، بلکه مدافعی شجاع و از جان گذشته است و نبرد دفاعی را به عنوان جهاد مقدس تکلیف الهی خود می‌داند. الگو و سرمشق عارف پیامبر خدا ﷺ و اصحاب او همچون علی بن ابی‌طالب علیه السلام است

عرفان و صلح □ ۱۰۱

که یاور مظلوم و دشمن ظالم بودند.^۱ همان‌گونه که در یاری مظلوم تردیدی به خود راه نمی‌دادند، در ایستادگی در مقابل ظالم و متجاوز نیز درنگ نمی‌کردند. متأسفانه امت اسلامی به دلیل دوری از تعالیم اسلامی، به‌ویژه عرفان اسلامی، امروزه مبتلا به هر دو مشکل است. آنجا که باید صلح و برادری حاکم باشد، نفرت و خشونت حاکم است و آنجا که باید دفاع و مقامت باشد، تسلیم و ذلت دیده می‌شود. از یک سو، برخی از گروه‌های مسلمان به دلیل بی‌اطلاعی از این تعالیم و نیز فقدان تربیت معنوی و عرفانی گرفتار انواع اختلافات و جنگ‌های فرقه‌ای و قومی هستند و برادرکشی و خون‌ریزی را در سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. از سوی دیگر، برخی از مسلمانان به‌ویژه دولت‌ها، در مقابل تجاوز استکبار و صهیونیسم راه تسلیم و ذلت را برگزیده، حتی برای سرکوب مسلمانان مبارز، با استکبار جهانی همکاری هم می‌کنند. آنها نسبت به مستکبران و متجاوزان تسلیم، و نسبت به مسلمانان شدید هستند. توجه مسلمانان به تعالیم عرفانی اسلام و بازگشت به سنت اصیل عرفان اسلامی و رواج فرهنگ عرفانی نقشی تعیین‌کننده در کاهش درگیری‌ها و اختلافات و برادرکشی‌ها از یک سو و تقویت روحیه ایستادگی در مقابل مستکبران و متجاوزان و دفاع از حقوق پایمال شده مظلومان و مستضعفان از سوی دیگر خواهد داشت. امروز بیش از هر زمانی نیازمند به توجه به این کریمه هستیم که: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹)

۱. وَ كَوْنًا لِلظَّالِمِ خَصْمًا و لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا (نهج البلاغه، نامه ۴۷)؛ در این باره بنگرید به: جورج جرداق، ۱۴۲۴ق، ص ۲۱۹-۲۲۶.

منابع

۱. ابن سینا، حسین؛ الإشارات و التنبیهاة؛ قم: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.
۲. ابن فناری، محمد بن حمزه؛ مصباح الانس فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود؛ [بی‌جا]: فجر، ۱۳۶۳.
۳. جورداق، جورج؛ الإمام علیؑ صوت العدالة الإنسانية؛ تحقیق حسن حمید السنید؛ قم: المجمع العالمی لإهل البيت، ۱۴۲۴ق.
۴. رضی، محمد بن حسن؛ نهج البلاغة للإمام علی بن ابی‌طالبؑ؛ تحقیق صبحی صالح؛ قم: مرکز البحوث الإسلامیة، ۱۳۹۵ق.
۵. شعرانی، ابوالحسن؛ صحیفه سجادیة للإمام علی بن الحسینؑ؛ قم: قائم آل محمدؑ، ۱۳۸۳.
۶. فنائی اشکوری، محمد؛ نیایش عارفان: شرح حکمت و معنویت شیعی در دعای کمیل؛ قم: شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶.
۷. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۸. مولوی، جلال‌الدین؛ مثنوی معنوی؛ به کوشش رینولد نیکلسون؛ تهران: بهزاد، ۱۳۷۳.
۹. هجویری، علی بن عثمان؛ کشف المحجوب؛ تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱.